

# امکان یابی مکان دفن نئولیبرالیسم

## ۲. اختلال دموکراتیک؟

محمد قراگوزلو

Mohammad.QhQ@Gmail.com

### درآمد

سیر سریع تحولات تونس عجبالتاً یکی از نشانی‌های مکان دفن نئولیبرالیسم را نشان داد و زمین را زیر پای دیکتاتورهای خوش- نشین دولت‌های فرعی سرمایه‌داری آفریقا و خاورمیانه لرزاند. تونس که از قرار با رهنمودهای مشعشع صندوق بین‌المللی پول به بهشت امن سرمایه عروج کرده بود، در مدتی کوتاه تعفن بوی‌ناک اقتصاد سیاسی نئولیبرال را به معرض نظاره‌ی جهانیان نهاد. مستقل از آنچه که بر تارک آینده‌ی تونس شکل خواهد بست، این حوادث به وضوح ثابت کرد که چرا مفهوم و ترجمان دروغ- های واقعی نهادهای برتون وودز همان دزدیدن نان، کار و آزادی فرودستان است. دست‌کم تا این برهه یک شکاف و فروپاشی عمیق در جبهه‌ی امن سرمایه شکل بسته است و امکان بالقوه‌ی وقوع فروپاشی در کشورهایی همچون الجزایر، اردن، مصر، آلبانی و... بالفعل‌تر از همیشه شده است. در روز ۱۴ آذر ۱۳۸۹ وقتی ما مقاله‌ی "روزی روزگاری دولت حامی - ترجمه‌ی دروغ- های واقعی صندوق بین‌المللی پول" را منتشر کردیم و طی آن از امکان فوری فروپاشی دولت‌های نئولیبرال فرعی سخن گفتیم و دوران حاضر را "عصر فروپاشی سرمایه" خواندیم، جماعتی بی‌کار و خوش خیال به این تحلیل ساده ریشخند زدند. آن روز البته، در میان ده‌ها هزار خبر خروجی خبرگزاری‌ها یک کلمه از تونس و الجزایر و اردن یاد نشده بود، اما در عرض دو هفته از قرار زمین زیر پای دل‌باخته‌گان نئولیبرالیسم سرخ شده است. "سرخ و لوند / همچون خار بوته‌ی گل". وقتی که روز جمعه ۱ بهمن ۸۹ (۲۱ ژانویه ۲۰۱۱) مردم خشمگین امان با پرچم‌های به یادمانده از بلشویک‌ها بر دولت اردن خروشیدند و از CNN تا BBC ناگزیر تصاویری را از تظاهرات توده‌یی زیر پرچم بلشویکی پخش کردند، همه‌گان دریافتند که آن ریشخندها به ما و آن توهم‌ها به بهشت موعود سرمایه‌داری باد هواس. شک نکنید در یک آینده‌ی محتوم نوبت یونان و پرتغال و ایتالیا و ایسلند و ایرلند نیز فرا خواهد رسید. افق روشن تونس به طور قطع بسته‌گی به میزان انکشاف، ورود و پرچم‌داری هژمونیک طبقه‌ی کارگر دارد و مانند گمانه‌زنی پیشینی درباره‌ی حوادث دو هفته‌ی گذشته پیش‌بینی ناپذیر است. از شواهد، شعارها و عمل‌کرد معترضین پیداست که تقاضا برای نان، کار و عدالت اجتماعی تحت حاکمیت یک دولت لائیک و سکولار (بن‌علی) به همان اندازه برای

فروستان حیاتی است که در کشورها و دولت‌های مذهبی!! به واقع سمت‌گیری مردم به سوی لیبرال‌ها (جریان‌های مشابه نهضت آزادی) و طیف‌های مذهبی اگرچه سخت نامحتمل است اما چنین روی‌کردی با توجه به تجربه‌ی ایران، یعنی سی و دو سال بعد از یک انقلاب توده‌یی و درآمد نهصد میلیارد دلاری نفت:

شیوع شدید فعالیت مافیاهای رنگارنگ اقتصادی سیاسی، رانت‌خواری، فساد مالی در سطوح عالی. (به مناظرات انتخاباتی ۸۸ گوش کنید. آن‌جا که احمدی‌نژاد پسران هاشمی و ناطق را هدف گرفت و حساب کروی را به شهرام جزایری دوخت و موسوی از وزیر میلیاردی کشور دولت نهم گفت، تا اتهامات اخیر نادران و توکلی به معاون اول رئیس‌جمهور و وام‌های میلیاردی تادیه نشده و...)، چهار میلیون بی‌کار، ۳۰ درصد جوانان صفر ریالی، تعویق چند ماهه‌ی پرداخت دستمزدهای بخور و نمیر کارگران، چهل میلیون نفر زیر خط فقر (به گفته‌ی عادل آذر رئیس مرکز آمار ایران)، آلوده‌گی هلاکت بار محیط زیست، رواج فحشا، مخدر! و از همه بدتر خصوصی سازی مدارس، بهداشت، درمان، حمل و نقل، سوخت و... همه آزاد و مطابق قیمت‌های بازار جهانی! قصرهای زعفرانیه و کارتون خواب‌های دروازه غار که حالا چشم مان روشن زنان را نیز به این خیل فلاکت زده گان افزوده است! کاخ‌ها و کوخ‌ها... انباشت کتاب‌های غیر مجاز اعلام شده و... نه. این‌ها با منطق عدالت اجتماعی سازگار و منطبق نیست. همه‌ی این‌ها بر خلاف مطالبات و شعارهای مردمی ست که برای نان، کار و آزادی در مقابل رژیم بورژوازی پهلوی دوم ایستادند و فداکاری‌ها کردند. پرداخت شهریه‌ی پزشکی و کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد و مدارس خصوصی از توان طبقه-ی متوسط ایران نیز خارج است، تا چه رسد به کارگرانی که دستمزدشان با رقم هوناک ۳۰۳ هزار تومان آغاز می‌شود و همین محاسبه‌ی ساده یعنی "ایران بهشت سرمایه‌داری"! این سخن می‌گذاریم تا وقت دگر و بار دیگر بر نظریه‌ی خود در خصوص **"عصر فروپاشی سرمایه‌داری"** تاکید می‌کنیم و امید داریم که پس از تالیف نهایی کتاب یاد شده امکان خیزش از هشت خوان بلند ممیزی ممکن شود. امیدی نزدیک به یاس. و بحث خود را دنبال می‌گیریم.

□

سال ۱۹۹۲ زمانی برای سرمستی شکوه‌مند نئولیبرالیسم بود. در پی ۱۲ سال تلاش شبانه‌روزی سرمایه‌داری غرب به رهبری ریگان - تاچر جنگ سرد که با آغاز اصلاحات ضد انقلابی و ارتجاعی موسوم به گلاسنوست و پرسترویکا پایان یافته به نظر می‌رسید، حکم به فروپاشی دژ اصلی رویونیسم روسی (اتحاد جماهیر شوروی) و پیروزی غرورآفرین نئولیبرالیسم داد. نئولیبرال‌ها به سرکرده‌گی اعضای مجمع "مونت پلرن" سوئیس<sup>۱</sup> شبه تئورسین خوار و بی‌مقداری همچون فوکویاما را به سرکوبچه‌ها و گذرگاه‌ها فرستادند و مانند دعوای میدین تره‌بار، از بچه محل‌هایشان امضاء گرفتند و برگه‌ی استشهادی دو قبضه‌یی را پر کردند که به موجب آن "پایان تاریخ و سلطه‌ی نهایی لیبرال دموکراسی" و ایضاً "مرگ سوسیالیسم" اعلام می‌شد! در چنان شرایطی هر انسان آزاده‌یی که از سرمایه‌داری انتقاد می‌کرد بلافاصله کلاه بوقی رسواکننده‌ی سقوط اتحاد جماهیر شوروی را بالای سر خود می‌دید. سران و سمپات‌های سرمایه‌داری به اعتبار غوغای غوکان دستگاه‌های تبلیغاتی برای هوکردن سوسیالیسم صف کشیده بودند و به همین دلیل نیز چپ‌های جهان حتا آن‌ان‌که از سال ۱۹۶۰ و در جریان به قدرت رسیدن خروشچف فاتحه‌ی سوسیالیسم را خوانده بودند و ای بسا چپ‌های چینی سه جهانی، تروتسکیست‌ها و سرسخت‌ترین دشمنان رویونیسم روسی، از واقعه‌ی تلاشی پیمان ورشو و فروپاشی دیوار برلین اظهار خوشنودی نکردند. هر چند مسکونشینان از چند دهه‌ی پیش درهای دوستی را به روی چپ‌ها بسته و کل احساسات و ارتباطات انترناسیونالیستی را به بایگانی زد و بند با امپریالیسم آمریکا و

متحدان‌آش سپرده بودند، با این همه آن سقوط فرصتی طلایی به امپریالیسم و "انقلاب واشنگتنی" بخشید تا در میانه‌ی میدان بی- رقیب گرد و خاک به راه اندازد و سپر موشکی ناتو را در مرزهای لهستان لخ و السا زده مستقر کند و ایست‌گاه رادیویی خود را به قلب پراگ و اسلاوهاول ببرد. تمام درهای کمونیسم روسی که از اواسط حاکمیت استالین عملاً به روی پاشنه‌ی سرمایه‌داری دولتی چرخیده بود، به سرعت دست‌آوردهای درخشان انقلاب اکتبر را به باد داد و انقلابی که به قول شاملو "اسم‌آش را گذاشته بودیم انقلاب رهایی‌بخش و صد سالی دل‌خوش‌کنک اکثریت ناامیدان بود در آخرین لحظه‌ها مثل حباب صابون ترکید"

(محمد قراگوزلو، ۱۳۸۲، ص ۴۸)

در چنان شرایطی ویلی کلاوس - دبیر کل اسبق ناتو - در پاسخ به منتقدان گسترش ناتو که در غیاب کمونیسم بورژوایی روسی دلیلی برای میلیتاریزه شدن اروپای شرقی نمی‌دیدند، خطر بنیادگرایی اسلامی را پیش کشیده بود. اما استقرار موشک‌های بالستیک در نقاط مختلف جهان برای مبارزه با بنیادگرایانی که به جز افغانستان - و بعدها در عراق - از توان جنگ جبهه‌ی بی‌بهره بودند، ایزگم‌کردنی بیش نبود. حتی پس از ۱۱ سپتامبر نیز اسلام سیاسی هرگز به طور مستقیم و چهره به چهره وارد جنگ با نئوکان‌ها نشد. حداکثر قدرت رزمی بنیادگرایان - در افغانستان و عراق - چند حرکت انتحاری نظیر انفجار بمب‌های کنار جاده‌ی و حمله‌ی پراکنده به دسته‌های کوچک نظامی بود. یک سال پس از فروپاشی تمام عیار اتحاد جماهیر شوروی، نوام چامسکی در کتاب "سال ۵۰۱" از منظری دیگر به نقد سیاست خارجی آمریکا پرداخت و با استناد به اسناد شورای امنیت ملی آمریکا به وضوح نشان داد که نظریه‌پردازان اصلی دولت (از جمله جورج کنان استراتژیست وزارت خارجه) منافع حیاتی اقتصادی سیاسی آمریکا را در تضاد کامل با منافع "ملی و رادیکال" کشورهای ارزیابی و طراحی می‌کنند که به مطالبات مردم پاسخ مثبت می‌دهند و برای بهبود شرایط زنده‌گی اکثریت می‌کوشند. در یکی از اسنادی که چامسکی آورده است (سند شماره‌ی ۵۴۳۲/۱ شورای امنیت ملی آمریکا) جورج کنان می‌نویسد:

*"خواست‌های "ملی و رادیکال" با شرایط سیاسی اقتصادی که سرمایه‌گذاری‌های خصوصی و بازگرداندن سود کافی [به آمریکا]*

*را تسهیل و از منابع مواد خام ما محافظت می‌کند در تضاد قرار دارد.*" (Chomsky, 1993, P.32)

جورج کنان در سند دیگری به سال ۱۹۴۸ جمع‌بندی راهبردی خود را در همین رابطه مطرح می‌کند و به کارگزاران سیاست خارجی ایالات متحده روش‌های تقابل‌جویانه با دولت‌های ملی و رادیکال را در حوزه‌ی "باید"ها آموزش می‌دهد:

*"ما باید بحث درباره‌ی اهداف مبهم و غیرواقعی همچون حقوق بشر، ارتقای سطح زنده‌گی مردم و دموکراتیزه کردن جامعه را کنار بگذاریم و چنان‌چه بخواهیم موقعیت موجود - که ما را با ثروت عظیم خود از شرایط فقرزده‌ی دیگران جدا می‌کند - خود را حفظ کنیم باید با آن‌ها از طریق کاربرد عریان اهرم قدرت رفتار کنیم و با شعارهای ایده‌آلیستی مانند "نوع دوستی"، "نیکوکاری جهانی" و غیره دست و پای خود را نبندیم."* (Ibid, P.33)

از سوی دیگر نظریه‌های معطوف به هویت‌پردازی تمدنی ساموئل هانتینگتون به تدریج از دهه‌ی ۱۹۶۰ شکل گرفت و ضمن اظهارنگرانی از پی‌آمدهای سوسیالیستی "برابری‌خواهی جدید" نسبت به بحران ارزش‌هایی که به تعبیر نئوکان‌ها محصول کار فرهنگی دشمن بود، هشدار داد. این‌گونه دموکراسی هراسی که در گزارش سال ۱۹۷۴ "کمیسون سه‌جانبه" آشکارا با اصطلاح "اختلال دموکراتیک" (The democratic distemper) بیان شده بود، به‌طور مشخص از نخستین تجربه‌های تلفیق دو روی-کرد نئوکان، لیبرال برخاسته بود. برنامه‌ی مشارکت‌گریز که نظریه‌پردازان نئولیبرالی و لیبرالیسم کلاسیک به یک اندازه آنرا طراحی کرده‌اند.

هانتینگتون در گزارش موردنظر با اشاره به گرایش روزافزون کارگران، اقلیت‌ها و زنان به انتقاد از تمرکز قدرت و ثروت و تاکید

بر خطر حس روزافزون مشارکت جویی اتحادیه‌های کارگری به منظور کنترل قدرت سیاسی؛ به هیأت حاکمه‌ی آمریکا هشدار می‌دهد که:

«این تمایلات، توازن دقیق و مطلوب میان دولت، آزادی، اقتدار و دموکراسی را به گونه‌ی غم‌انگیز برهم‌زده و آونگ را دچار انحرافی سخت به‌جانب دموکراسی و آزادی کرده است.» (هانتینگتون، ۱۳۶۳، ص ۱۶۲)

به عبارت دقیق‌تر گوهر ثوری نومحافظه‌کاری و نئولیبرالیسم در همین گزارش تحت عنوان "گسترش دموکراسی و نمودهای اختلال دموکراتیک" بیان شده است. (H.sklar, 1980, P. 55)

با تمام این اوصاف و به‌رغم این‌که از ابتدای آخرین دهه‌ی هزاره‌ی دوم همه‌ی قدرت اقتصادی جهان تحت سلطه‌ی سرمایه‌داری درآمده بود، اما به نظر می‌رسید نظریه‌پردازان نئولیبرال هنوز هم نگرانند. به‌راستی کدام آلترناتیو، نئولیبرال‌های شادمان پایان هزاره‌ی دوم را دل‌واپس کرده بود؟ این‌قدر هست که پس از اتمام دوران هشت ساله‌ی ریاست جمهوری بیل کلینتون - و با وجودی که او نیز سیاست‌های نئولیبرالی نهادینه شده‌ی ریگان را در پیش گرفته بود - سرمایه‌داری آمریکا از چند سو به چالش کشیده شده بود:

۱. اختلافات ایده‌نولوژیکی که از درون مراکز استراتژیک امپریالیستی - هم از راست و هم از چپ میانه - شکل گرفت، فراتر از یک‌سری فضولی سیاسی بود. ابتدا چالش‌های راست با تکیه بر همه‌ی جنبه‌های نئولیبرالیسم از سوی محافظان نومحافظه‌کار وابسته به جورج دبلیو بوش (بوش دوم) طراحی شد. نئوکان‌ها سیاستی را به وسط معرکه نهادند که به‌طور عریان از یک‌جانبه‌گرایی مطلق، جاه‌طلبی امپراتور مآبانه و حس شدید میلیتاریستی نظام سرمایه‌داری حمایت می‌کرد. بدین‌سان و پس از قدرت‌گیری نئوکان‌ها، ادعاهای عالم‌گیر کلاسیک‌تر نئولیبرالیسم مبنی بر این‌که دنیا بدون مشکل و بی‌مقاومت با جاری شدن سرمایه به دور دست‌ترین نقاط توافق نظری و عملی داشته است، تحت پوشش ژانرهای جدیدی از مقاومت در برابر سرمایه‌داری درآمد. در اواخر ریاست جمهوری بوش دوم جهان با تقابل دو نحله‌ی فکری مواجه بود، که همه‌ی سرخ‌های آن به جریان‌های بنیادگرای اسلامی منتهی نمی‌شد. ائتلاف نیکان علیه محور شرارت. نومحافظه‌کاران تناقض رشد یابنده‌ی قدرت برتر آمریکا را بازتاب می‌دادند که به طور مشخص هژمونی خود را در **نبردهای نظامی** یافته بود و کم‌تر به سراغ **رقابت‌های تولیدی** می‌رفت.

۲. در همین حیص و بیص لیبرالیسم سنتی نیز وارد میدان شده بود. طیفی از انتقادات ایده‌نولوژیکی از طرف مرکز، چپ بورژوازی و بیش‌تر لیبرال‌های سنتی مانند جفری ساچز، ژوزف استیگلیتز و پل کروگمن مطرح می‌شد. اینان از تئوریسین‌های کلیدی مراکز امپریالیستی به شمار می‌رفتند. این طیف فکری توانسته بود سیاست‌های رادیکال و خشن افراطیون نئولیبرال در مراکز مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را تا حدود کمی تعدیل کند. این جریان آلترناتیوگونه در واقع نوعی تجدیدنظرطلبی لیبرال را با علایمی مبتنی بر **گسیختگی از بازار آزاد** حمل می‌کرد. تجدیدنظرطلبی لیبرال به وضوح از پذیرش شکست سیاست‌های خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی و امکان سقوط اقتصاد کازینویی و فروپاشی بانک‌های رهنی سخن می‌گفت و مانیفست نئولیبرالیسم را در ماجرای حل و فصل دشواری‌های سیاسی اقتصادی کشورهای "جهان سوم" به چالش می‌کشید.

۳. در اواخر نخستین دهه‌ی هزاره‌ی سوم راست محافظه‌کار شرقی (بنیادگرایی اسلامی) نیز به خاری در پای لنگ نئولیبرالیسم تبدیل شده بود. در جبهه‌های جنگ ارتجاعی آغاز هزاره اسامه بن‌لادن و یاران‌اش در یک‌طرف و جورج بوش و هم‌کاران‌اش در طرف دیگر سنگر گرفته و مشغول گشت‌و‌کشتار بودند. جنگی تا این حد ضد انسانی که هر دو سوی جبهه به شدت مرتجع و در نهایت از یک جنس بودند، در تاریخ معاصر کم‌تر سابقه داشته است. اسلام‌گرایان مشت‌های سیاسی خود را در تقابل با امواج

فزاینده‌ی جهانی‌سازی‌ها گره کرده و در افغانستان، عراق، لبنان، مصر، اردن، تونس، مراکش، الجزایر و ایران به چهره‌ی آمریکا چنگ می‌کشیدند. برای نخستین بار پس از تئوری‌پردازی‌های لوکزامبورگ، هیلفردینگ، بوخارین و لنین؛ امپریالیسم آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا از سوی راست‌ترین طیف‌ها و گروه‌های ضد انقلابی و ارتجاعی تهدید شده بود.

۴. به جز این سه جریان که هیچ کدام از صبغه و ماهیت انقلابی و دموکراتیک برخوردار نبودند، در حال حاضر نئولیبرالیسم از سوی آلترناتیو دیگری هدف قرار گرفته است که از آن به چپ جدید یاد می‌شود. بی‌تردید کامل‌ترین صورت‌مندی چپ در طیف موسوم به **سوسیالیسم متکی به جنبش کارگری مستقل** از نهادهای امپریالیستی و دولتی مشاهده‌پذیر است. در این‌که چپ جدید و چپ کارگری در سراسر جهان به شدت متنوع شده و فاقد سیاست هم‌گرایی عملی و مثنی هم‌سازی نظری است شکی نیست. این ضعف ظاهری زمانی نگران‌کننده‌تر می‌شود که به خاطر داشته باشیم پراکنش تفکر چپ با پاسخ هژمونی‌طلبی و قدرت‌مداری نئولیبرالیسم مواجه شده است. چنین صحنه‌یی برای برخی تحلیل‌گران ترقی‌خواه، این نومییدی را دامن زده است که یحتمل در شرایط حاکمیت بلامنازع نئولیبرالیسم جبهه‌ی چپ به محاق فراموشی رفته است. بذر این تردید را نئولیبرال‌های ایرانی مانند احسان نراقی و عباس میلانی و حمید شوکت و غیره - در رسانه‌های وابسته به اصلاح‌طلبان و به ویژه حزب کارگزاران - به شیوه‌ی سخن‌پراکنی مبنی بر عروج راست و خاموشی همیشه‌گی چپ رادیکال، در دل جنبش‌های اجتماعی می‌کارند. اما مسلماً چنین نیست. تفکر و تقابل چپ با نظام سرمایه‌داری وجود دارد و بیش از همیشه روبه اعتلاست. چنان‌که باید شرایط سیاه حاکم بر جهان معاصر را در این اندیشه‌ی کارل مارکس و فردریک انگلس (= خانواده‌ی مقدس) تصویر کنیم که صد و پنجاه سال پیش گفته بودند: "نظرات حاکم در هر دوران، نظرات طبقه‌ی حاکم است."

سه دهه رواج و رونق دوران در حال انقراض مادران نئولیبرالیسم به رهبری نوزیک، فون‌هایک، پوپر، فون‌میسز و میلتون فریدمن در سطح جهانی و استمرار حضور امثال موسا غنی‌نژاد (در مقام نماینده‌ی رسمی نئولیبرالیسم ایرانی) در کنار تبلیغ افکار ارتجاعی عبدالکریم سروش (پوپریست‌ها) و ترویج ترجمه‌های سفارشی امثال خشایار دیهیمی در رسانه‌های رفرمیست و نئولیبرال وطنی (شهروند امروز، هم‌میهن، کارگزاران) فقط مویید سلطه‌ی بورژوازی بر تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات است و به هیچ‌وجه نشان‌گر غیبت و خاموشی جنبش‌های سوسیالیستی و کارگری نیست. کما این‌که عدم حضور دیوید هاروی، تری ایگلتون، دیوید مک‌نالی، سوزان جرج، میشل لووی، الکس کالی‌نیکوس و... در صدای آمریکا (VOA) و BBC و CNN و فاکس نیوز و سایر رسانه‌های سرمایه‌داری نیز به مثابه‌ی افول اندیشه‌ی معترض به سرمایه‌داری نئولیبرال نیست.

در ادامه از عروج چپ بورژوازی و سوسیال دموکراسی سخن خواهیم گفت...

پی‌نوشت:

۱. در سال ۱۹۴۷ وینستون چرچیل اساس این مجمع را پی ریخت. اعضای اصلی مجمع ۳۷ تن از راست‌ترین تئوریسین‌های نئولیبرالیسم بودند. کسانی همچون نوزیک، هایک، پوپر، میلتون فریدمن، فون‌میسز، مایکل پولانی و... این جماعت علیه دولت رفاه - و به‌زعم خود سوسیالیسم خزنده - قیام کرده بودند. (www.sourcewatch.org) نیز: Monbiot George (2008) How did we Get into the mess? Guardian, 28 August.

گزیده‌ی منابع:

قراگوزلو. محمد (۱۳۸۲) **چنین گفت بامداد خسته**، تهران: آزاد مهر.

هانتینگتون. ساموئل (۱۳۶۳) *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، ترجمه‌ی احمد شهسا، تهران: روزنه.

- Chomsky Noam(1993) *Year 501*, Boston, South end Press

- Sklar Holly (1980) *Trilateralism: The Trilateral commission And Elit Planing for world Management*, Boston, South end Press.